

گردیده و اینک از حزب رانده شده‌اند، چه کسانی کرسی‌های آنها را در کنگره اشغال کرده بودند.^۱

همچنین اینکه کامبخش را مخالف شرکت وزرای توده‌ای در کابینه قوام معرفی می‌کند. دروغ محض است. کامبخش مبلغ اصلی همکاری با قوام بود؛ چون شوروی می‌خواست. خود کامبخش یکی از کاندیداهای عضویت در دولت قوام به شمار می‌رفت. منتها اسکندری که به خوبی او را می‌شناخت مانع از این شد که قوام، کامبخش را به همکاری قبول کند. از همه مهمتر خود کامبخش در کتابش نظری به جنبش کارگری در ایران استدلال کرده که شرکت در کابینه قوام، سیاست درست و عاقلانه‌ای بوده و حزب توده باید با قوام همکاری می‌کرد. اصلاً یکی از مواردی که کامبخش انشعابیون را می‌کوبید، به علت مخالفت آنان با قوام بود.

۶۷- خلیل ملکی و قوام السلطنه

بک جاکیانوری می‌گوید قاسمی و ضیاالموتی و نوشین و مهندس علوی مخالف قوام بودند و او «از مخالفت همین چهار نفر اطلاع» دارد. جایی دیگر به تعداد مخالفین قوام می‌افزاید و دکتر بهرامی و نورالدین الموتی و البته خودش را در این دسته مخالف قرار می‌دهد. از مواضع طبری در برابر قوام اطلاعی ندارد. موافقین قوام از نظر کیانوری عبارت بودند از دکتر کشاورز، دکتر یزدی و ایرج اسکندری که وزیر شدند و زورشان به تمام اعضای رهبری، در مقابل تغییر موضع حزب به نفع قوام، می‌چربید. نام خلیل ملکی مطرح می‌شود. کیانوری صف رهبری در قبال قوام را به دو گروه موافق و مخالف تقسیم می‌کند و از آنجا که موافقین قوام باید آدم‌های بدنامی باشند، ملکی را در ردیف موافقین می‌گذارد و بدین وسیله باز هم از ملکی انتقام می‌گیرد.

کیانوری، خلیل ملکی را از موافقین جدی شرکت در کابینه قوام می‌داند و می‌گوید «حالا اگر ملکی گفته است من در ابتدا مخالف بودم، کاری ندارم که راست

می‌گوید یا نه» و البته خودش و حزب توده را از مخالفین سرسخت و پیگیر قوام به حساب می‌آورد.^۱ در حالی که این اظهارات به کلی و از بن دروغ است.

مخالفت ملکی با قوام بقدری واضح بود که یک‌جا نور خامه‌ای (در جلد دوم خاطراتش) از اینکه ملکی قوام را در جریان نفت و آذربایجان و شوروی «عروسک» بی‌اختیار خوانده بود، ضمن تحلیلی نظر ملکی را مردود می‌داند.

اول - یکی از اولین رهبران حزب توده که تا قبل از مرگش همواره نسبت به قوام اظهار بدبینی می‌کرد، سلیمان میرزا اسکندری بود. او به قوام اعتماد نداشت و قوام را مرد سیاست‌باز و مکاری می‌دانست. دومین شخصیت حزبی که از ابتدا به قوام خوشبین نبود و روز به روز بر مخالفت خود علیه قوام می‌افزود خلیل ملکی است. ملکی خود می‌گوید قبل از شرکت حزب در دولت قوام «روزی در خیابان به آقای قدوه... برخورددم... او به من گفت شما تصور می‌کنید که حزب زمانی قدرت را در دست گیرد؟ به او جواب دادم: ترس شما از این است که حزب قدرت را در دست نگیرد. ولی من از این می‌ترسم که [مبادا] روزی حزب قدرت را در دست بگیرد. زیرا در آن صورت با این سازمان و افراد نالایقی که جای افراد لایق و کاردان را گرفته‌اند وضع چه خواهد شد... جناح اصلاح طلب همواره نسبت به قوام بدبین بود. این جناح گرچه با شرکت حزب در حکومت و با تشکیل حکومتی ائتلافی اصولاً موافق بود، اما با شرکت در کابینه قوام، به مناسبت سیاست محیلانه و مرتجعانه‌اش توافقی نداشت. اما کمیته مرکزی عاقبت تصمیم به شرکت در حکومت قوام گرفت... تشکیل حکومت ائتلافی قوام - حزب توده، امتیازی بود که قوام به شوروی‌ها داده بود و قوام تصور می‌کرد که با تقویت حزب توده می‌تواند در برابر جناح دیگر هیئت حاکمه [یعنی شاه] بهتر و بیشتر مقاومت کند. قوام نیز تصور نمی‌کرد و باور نداشت که شوروی‌ها به این زودی و به این آسانی از آذربایجان و انتظاراتشان دست بردارند»^۲

دوم - این از «ابتدای کار» و اما:

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۱۳۷

۲- خلیل ملکی، خاطرات سیاسی، به کوشش دکتر همایون کاتوزیان، شرکت سهامی انتشار، صص ۳۶۷ تا ۳۶۹

پس از کنار گذاردن وزرای توده‌ای از کابینه قوام، روزی در شورای متحده سخنرانی بود. وقتی ایرج اسکندری - نزدیکترین فرد از رهبران حزب توده به شخص قوام - بر ضد قوام حرف می‌زد و تحلیل‌هایی از «خصال» او می‌کرد، من به دکتر کشاورز که پهلوی من ایستاده بود گفتم «مطلبی است» که من در چندی پیش می‌گفتم! در همان موقع سخنرانی، دکتر کشاورز فرصتی پیدا کرد و به کامبخش گفت «ملکی درباره حرف‌های ایرج می‌گوید حرف‌هایی است که چند ماه پیش من می‌زدم» بعد این حرف را به ایرج گفتند و بحثی در گرفت و آن روز دیگر [ظاهراً؟] تصدیق می‌کردند که قوام، این پیرمرد جاه طلب، فقط تشنه قدرت است و هر نوعی که سیاست پیروی از قدرت‌های جهانی تقاضا کند عمل خواهد کرد.^۱

وقتی ملکی این مطالب را می‌نوشت، هنوز اسکندری و کامبخش فوت نکرده بودند و دکتر کشاورز خوشبختانه هنوز زنده است. اگر این اظهارات ملکی دروغ باشد او می‌تواند آن را تکذیب کند. ولی حقیقت این است که «ملکی در تمام عمر خود یک کلمه دروغ نگفت»

سوم - و باز می‌بینیم:

رهبران حزب با ملهم بودن از شوروی‌ها... اصرار زیاد داشتند که افراد «ملی» به حزب جلب شوند... این عناصر «ملی» که در میان اصلاح‌طلبان و جوانان و توده حزبی مورد تمسخر قرار گرفته بودند، عبارت از تمام عناصر مرتجعی بودند که... مشغول غارت ده و شهر بودند اما با مساعی جنگی متفقین و از جمله شوروی موافقت داشتند... یکی از بهترین و قابل قبول‌ترین این عناصر «ملی» قوام‌السلطنه بود. بسیاری از قشرهای انقلابی و جوان حزب، قوام‌السلطنه را از مرتجع‌ترین شخصیت‌ها تلقی کرده و از همکاری حزب با او چیزی نمی‌فهمیدند... انور خامه‌ای پیش از من با

حزب توده همکاری قلمی داشت... خامه‌ای با امضای مستعار «چوبین» مقالاتی بر ضد یکی از اقدامات و توطئه‌های ضد انقلابی قوام می‌نوشت. من یادم هست که در آن زمان دیدم این مقالات، دم بریده و قطع شد. بعد شنیدم که کمیته مرکزی حزب با ملهم بودن از شوروی‌ها انتشار آن سلسله مقالات را قدغن کرده بود. زیرا قوام به ابتکار خودش و بدون درخواست شوروی‌ها حاضر شده بود که منابع غارت شده ایران را به همان نسبت که انگلیس و آمریکا به غنیمت می‌بردند، در اختیار شوروی‌ها نیز بگذارد.^۱...

روشنفکران... و زحمتکشان که برای ایجاد انقلاب اجتماعی در حزب توده گرد آمده بودند، با کمال تأسف خود را در برابر این تراژدی می‌دیدند که در زمان جنگ، افکار انقلابی و اجتماعی را می‌بایست در آستانه همکاری با عناصر به اصطلاح «ملی» از نوع قوام‌السلطنه قربانی کنند.^۲...

چنانکه در کنگره روشن شد، آنها همین مبارزه اصلاح‌طلبان را با شوروی‌ها در میان گذاشتند و مخالفت ما را با قوام به عنوان نمونه به رخ شوروی‌ها کشیدند و با جلب اطمینان و پشتیبانی آنها بود که در نخستین کنگره حزب توده، مبارزه خود را با ما ادامه دادند.^۳

چهارم - ملکی یک عمر نوشت که حزب توده بی‌جهت خود را اسیر «حسن نیت جناب اشرف» کرده است. قوام برای گول زدن شوروی «به حزب تمایل نشان داد» مقالات ملکی مشحون از این مضمون است که قوام دامی هولناک گسترده و حزب توده دانسته ولی به دستور شوروی خود را در آن گرفتار کرده است:

در روشنائی چراغ «داهی بشریت که نبوغش راه مردم سراسر گیتی است»^۴ واضح می‌شود که ارتش سرخ با رزآرا، ساوچیکف با

۱- همان، ص ۳۱۷

۲- همان، ص ۳۵۶

۳- همان، ص ۳۱۹

۴- منظور استالین است و حزب توده در نشریات خود از او با این عنوان (یا عناوین مافوق بشری دیگر) یاد می‌نمود.

قوام‌السلطنه و حزب توده با ارتجاعیون و محافظه کاران بر علیه ملت‌یون همکاری می‌کنند!

۶۸- گواهی یک سند قدیمی

اینک به یک سند قدیمی استناد می‌کنیم که ملکی نه در آخرین لحظات حیات، بلکه از همان اول جدایی راه‌ها نوشت. ملکی دومین اعلامیه انشعاب را که با روحیه‌ای مسالمت‌آمیز و به قول دکتر کاتوزیان «بالحنی آشتی‌جویانه» ولی به عنوان انتقادی قاطع و محکم در سال ۱۳۲۶ به رفقای سابق خود نوشته، بر این مطلب تأکید می‌کند:

وقتی که یکی از سیاستمداران بزرگ امریکا به قوام‌السلطنه می‌نویسد که «در نتیجه‌ی کاردانی شما در ایران بهتر از تمام نقاط دنیا آزادیخواهان سرکوب شدند» آیا این واقعاً در نتیجه‌ی کاردانی قوام‌السلطنه بود یا در نتیجه‌ی کارندانی بعضی از رهبران نهضت آزادیخواهی ایران، که در عوض توجه به نیروی سازمانی توده‌های ملت ایران، تشکیلات ایران خود را فدای هوی و هوس «حسن نیت» قوام‌السلطنه نمودند تا با بند و بست سیاسی موفقیت آسانی به دست آرند...؟^۲

در همان روزها که قوام‌السلطنه و اطرافیان او یکی از مهمترین عوامل جبهه دموکراسی جهانی [یعنی: شوروی] معرفی می‌شدند وقتی به رهبری حزب ایراد می‌شد که چرا زمان را فدای قوام‌السلطنه می‌نمایند و چرا از نیروی تشکیلاتی خود برای خفه نمودن نطفه فاشیسم استفاده نمی‌کنند و یا لاقلاً چرا از تقویت او خودداری نمی‌کنند، فوری گوینده را متهم می‌کردند که مخالفت با قوام‌السلطنه کمک به امپریالیسم و تضعیف جبهه جهانی

۱- خلیل ملکی، نیروی سوم در مقابل دو پایگاه اجتماعی امپریالیسم، تهران ۱۳۳۱، ص ۸۰، تأکید در متن مرجع است.

۲- تأکید عیناً در متن و از خود ملکی است.

دموکراسی است.^۱

همین قدر که کسی خاطرات بنویسد، طبق روش استالینی به هرکس که او را دوست نداشت لگه بزند و بدنامش کند، دست و پا بسته اسیر و عاشق چشم برهم فرهنگ استالینیسیم باشد و در مقابل مدعیات خود حتی یک سند و قرینه ارائه نکند، نه تنها کافی نیست، که بسیار هم ناجوانمردانه است. تازه اصل موضوع فاقد اهمیت است که فردی در گذشته موافق یا مخالف یک شخصیت مملکتی بوده باشد. حتی می توان نوشت که کسی ۶۰ سال قبل طرفدار سیدضیا و وثوق الدوله و جمال امامی بوده یا برعکس، مخالفت جدی با آنها داشته است. عقاید گذشته فردی، چیزی را در حال حاضر ثابت نمی کند، ولو همچنان این عقاید ادامه داشته باشد؛ تنها به شرطی که شالوده این عقاید و اظهارات بر سوءنیت و دروغ واقع نشده باشد.

۶۹- حزب توده و قوام

درباره روابط حزب توده و قوام می توان یک کتاب پر حجم نوشت. البته ما نیاز نداریم حتی کتابی کم حجم بنویسیم. ولی یادداشت های ما نشان می دهد که این موضوع نسبتاً مفصل تر و شامل مباحث بعدی تا پایان این فصل خواهد بود.

قوام السلطنه سیاستبازی باهوش و استخواندار و در عین حال بسیار محیل و مکار و جاه طلب بود و دل در گرو مردم نمی داشت. چهره منفی او برای روشنفکران ایران، حتی پس از اولین دوره زمامداری او شناخته شده بود. در سال ۱۳۰۱ که برای بار اول به نخست وزیری رسید، شاعر آزاده فرخی بزدی تحت عنوان «خانواده خیانت» وی را چنین معرفی کرد: «اگر به ادوار سیاه و ننگین خانواده قوام السلطنه مراجعه کرده، بخواهید از قاموس کلمات برای این فامیل طمّاع و بی حقیقت اسمی استخراج نمایید، بدون هیچ اندیشه و تأمل... خانواده خیانت را به خط برجسته بنگارید»^۲ بنابراین

۱- دو روش برای یک هدف (دومین اعلامیه اشعاف) نخستین نشریه سازمانی جمعیت سوسیالیست توده ایران، ۱۵ دیماه ۱۳۲۶، ص ۲۵
 ۲- روزنامه طوفان، ۲۱ عفر ۱۳۰۱، شماره ۲۸، سال دوم، سرمقاله، به نقل از گذشته چراغ راه آینده است، ص ۳۷۷

کیانوری تأیید حزب توده از قوام و دفاع نشریات حزب را از او انکار می‌کند و در مقابل این سئوالات می‌گوید «خیر! چنین نیست» تا به حساب خود شاید بتواند برای رهبری حزب - که خود یکی از عمده‌ترین آنها بود - آبرویی دست و پا کند. ولی اسناد، برخلاف نظر کیانوری می‌گویند «بله! چنین هست»:

شرکت ما در دستگاہی که تمام آن اسقاط و پوسیده است رسوایی به بار خواهد آورد. لذا ما باید از شرکت در کابینه‌ها تا زمانی که مجلس و دولت واقعاً ملی و آزادیخواهی سرکار نیامده خودداری کنیم.^۱

لابد به همین دلیل است که رهبران حزب آنقدر انتظار کشیدند و حکومت‌های فاسد و ضدملی را تحمل کردند تا «دولت واقعاً ملی آقای قوام» بر سرکار بیاید، آن وقت با شرکت سه وزیر توده‌ای، صمیمانه به حکومت آزادیخواه او خدمت کنند!

مقارن یورش قوام به تمام سازمان‌های حزب توده رهبران این حزب می‌گفتند: افرادی هستند که می‌خواهند با بهانه قرار دادن حزب دموکرات ایران، روابط آزادیخواهان را با مؤسس آن و نخست‌وزیر وقت تیره کنند. ما عاقل‌تر از آنیم که آلت بلااراده محرکین واقع شویم... آقای قوام السلطنه نخست‌وزیر که در عمل حسن‌ثیت خود را به ثبوت رساندند و برای خلاصی ملت ایران از یک دخالت سیاسی تلاش نمودند، تا زمانی که این شیوه صحیح ادامه دارد آزادیخواهان نسبت به ایشان خوشبین و به بقای حکومت ذی‌علاقه‌اند. ایشان خواستند حزبی بر اساس دموکراسی تشکیل دهند. همه اینها صحیح و منطقی و بجاست و ما یک کلمه ایراد نداریم... استعمار و ارتجاع کوشش دارد بین صفوف آزادیخواهان و شخص آقای قوام جدایی بیندازد... آنها امیدوارند که حزب دموکرات آقای قوام السلطنه را تبول خود سازند. آن وقت علی‌رغم تمایلات آقای نخست‌وزیر و

همکاران با حسن نیت ایشان آن را بدل به آلت تحریک و پرووکاسیون بنمایند... در عین حال از رفقای حزبی تمنا داریم که متوجه تحریکات باشند و آلت دست سیاست نفاق انگیز نشوند.^۱

بین قوام نخست وزیر و حزب توده نباید جدایی انداخت. چرا که آقای کیانوری به اتفاق خانم مریم فیروز برای دیدن رژه جوانان کمونیست به مسکو دعوت شدند و ممکن است این دعوت به مشکل بر بخورد و احتمالاً قوام با ویزای خروج آنها از کشور موافقت نکند. ضمناً «کیانوری که به ظاهر - و من یقین دارم از روی مکر و ریا - از هواداران جدی و پر و پا قرص اصلاح طلبان بود، زودتر از همه «تصحیح» شده بود. بخصوص پس از مسافرتی که به همراه زنش به شوروی کرد و برگشت، هر چند تظاهر به اصلاح طلبی می کرد، اما بطور عمیقی... جزئی از کل بین الملل به معنی و مفهوم استالینی کلمه شده بود»^۲

این مسافرت تفریحی زمانی انجام شد که علاوه بر قصد تهاجم جناح های محافظه کار ایران به سوی ارگان های حزب توده، خوزستان بر اثر اعتصاب عظیم کارگران، یکپارچه در خون و آتش فرو رفته، ۴۶ کشته بر جای گذاشته بود و گویا عقد ازدواج خانم مریم فیروز و آقای کیانوری در همین سفر بسته شده است.^۳

حزب توده در آن زمان هیچ گونه نقشی در مبارزات کارگران نداشت و درست در زمان اعتصاب کارگران نفت جنوب، حزب توده مارکسیست! مشغول مذاکره با قوام السلطنه بود و چند روز بعد از اعتصاب، دکتر یزدی، دکتر کشاورز و اسکندری به پاس همکاری با قوام در سرکوب اعتصاب کارگران نفت جنوب، وارد کابینه شدند.^۴

۱- رهبر، ۱۹ تیر ۱۳۲۵، نقل از فرصت بزرگ از دست رفته، ص ۳۱۴

۲- خلیل ملکی، خاطرات سیاسی، صص ۴۳ و ۳۳۵

۳- فرصت بزرگ از دست رفته، صص ۳۱۴ تا ۳۱۷

۴- گذشته چراغ راه آینده است، نشر جامی، ص ۲۰۶، پانویس

۷۰- نظریات سه ضلع مثلث سازش

روزنامه رهبر پس از سقوط کابینه ائتلافی نوشت:

کمیته مرکزی با کمک عاجل و مؤثر در روی کار آمدن دولت آقای قوام السلطنه در حفظ تمامیت ارضی کشور و ایجاد وحدت ملی سعی نموده، ایران را از خطر تجزیه و جنگ داخلی نجات داد.^۱

نویسندگان کتاب گذشته چراغ راه آینده است معتقدند:

اقدامات اولیه قوام در رفع تضییقاتی که به کلوب‌های حزبی و کارگری و مطبوعات اعمال شده بود و انفصال و توقیف بعضی از عوامل سرشناس ارتجاع و اعلام جانبداری از سیاست موازنه با همسایگان، وی را در موقعیتی قرار داد که مورد عنایت و پشتیبانی دولت شوروی قرار گرفت. دولت شوروی تصور می‌کرد که به دست قوام می‌تواند امتیازات مورد نظر را کسب نماید، بی‌آنکه گرفتار درگیری‌های سیاسی بین‌المللی شود.^۲

دکتر جاوید که مورد تأیید کامل کیانوری قرار گرفته است، در ۹ تیر ۱۳۲۵ طی

نظقی از رادیو تهران چنین گفت:

پس از آنکه آقای قوام السلطنه بر سر کار آمد، از خلق آذربایجان دعوت به عمل آورد، و چون خلق آذربایجان وطن پرستی آقای قوام را باور داشتند دعوت او را قبول کردند. زیرا همه می‌دانستند که آقای قوام السلطنه جز اصلاحات و آبادی کشور منظوری ندارد.^۳

قوام نیز پس از معرفی کابینه خود به مجلس و شاه، در جلسه مورخ ۲۸ بهمن

۱۳۲۴ مجلس گفته بود:

در این موقع که بر اثر تلگراف پرمهر و محبت ژنرال‌سیسیم استالین و ابراز

۱- رهبر، مورخ اول آبان ۱۳۲۵، از مقاله «تحول اوضاع» به نفع ملت ایران صورت گرفت» نقل از منبع پیشین، صص ۳۷۸ و ۳۷۹، پانویس

۲- همان منبع، ص ۳۷۸

۳- روزنامه آذربایجان، مورخ ۱۱ تیر ۱۳۲۵، نقل از همان منبع، ص ۳۷۹

مودت کامل از طرف دولت اتحاد جماهیر شوروی با اعتماد به حسن نیت و توجه همسایه شمالی عازم مسکو می‌باشم، امیدوارم به یاری خداوند و پشتیبانی ملت ایران موفق شوم.^۱

همان زمان که شوروی و فرقه دموکرات و حزب توده به حسن نیت آقای قوام السلطنه دل خوش کرده بودند، روزنامه جبهه ارگان حزب ایران نوشت «آنهايي که انتظار دارند در مسکو سرنوشت تبریز معین شود، به زودی مأیوس خواهند شد»^۲ پیشه‌وری پس از مذاکرات با «دولت تهران» و بازگشت به تبریز، در ذکر علت عدم توافق گفت:

آقای قوام السلطنه شخصاً حسن نیت دارند. ولی آنها به ما گفتند که فرمانده کل قوا و مقامات (محمدرضا پهلوی) به این کار رضایت ندارند.^۳

۷۱- رجاء واثق به حسن نیت و اصلاحات قوام

قوام در اجرای نقشه‌های خود چنان توفیق یافته بود که دولت شوروی وی را «بزرگترین سیاستمدار شرق» نامید و حزب توده در اعلامیه خود از او چنین یاد کرد:

به محض زمامداری آقای قوام السلطنه چون بر ما مسلم گردید که موضوع اصلاح روابط با همسایگان در سرلوحه برنامه ایشان قرار گرفته است و مصمم هستند که سیاست خارجی ایران را بر اساس محکم و متینی بنیان نهند و در امور داخلی به یک سلسله اصلاحات اساسی به منظور تأمین آزادی و رفاه حال مردم بزنند و همچنین چون واضح شد که آقای نخست‌وزیر عزم دارند موضوع آذربایجان را به نحو منطقی و صحیحی که شایسته یک دولت دموکرات و مترقی است حل نمایند، بدون هیچ‌گونه قید و

۱- همان منبع، همان صفحه

۲- جبهه، مورخ ۲۶ بهمن ۱۳۲۴، سرمقاله، به نقل از منبع پیشین، ص ۳۸۰

۳- آذربایجان، مورخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۵، از نطق پیشه‌وری، نقل از همان، ص ۴۰۹

شرطی با تمام نیروی تشکیلاتی خود از ایشان پشتیبانی نمودیم.^۱
ولی پیشه‌وری بیشترین تجلیل را در مسئله زبان آذربایجانی از قوام به عمل
آورد:

اگر آقای قوام السلطنه در سراسر عمر خود هیچ کاری هم انجام نداده باشد،
تنها این اقدام وی که تقاضای ما را درباره زبان آذربایجانی صمیمانه پذیرفت
حترام عمیق و قلبی مردم ما را نسبت به خود جلب خواهد کرد. تا مدارس
ملی ما برپاست، نام او نیز در کنار نام سران قهرمان فرقه و خلق ما به زبان
نسل‌های آینده جاری خواهد بود. زیرا شما خوب می‌دانید که برای
آذربایجانی‌ها مسئله زبان، مسئله مرگ و زندگی است (مسئله فرقه
دموکرات، زبان ترکی نبود، بلکه سران فرقه اعلام حکومت مستقل
آذربایجان را در نظر داشتند و راه آنان به تجزیه ایران می‌انجامید)^۲

چون حزب توده ایران شرکت در دولت‌های ارتجاعی را جایز نمی‌دانست «مگر
زمانی که واقعاً یک دولت ملی و دموکراسی برقرار گردد»^۳ قوام السلطنه را در تشکیل
یک دولت «واقعاً ملی» لایق شمرد و در آن کابینه شرکت کرد. اعلامیه‌ای که کمیته
مرکزی حزب در این مورد انتشار داده است چنین می‌گوید:

با اینکه حزب توده ایران از آغاز دوره چهاردهم مجلس به این درجه قدرت
رسیده بود که در سرنوشت ملت ایران مداخله نماید، ولی به واسطه
سیاست تحریک‌آمیز و خانثانه اکثریت مجلس و تشکیل دادن کابینه‌های
ارتجاعی، کمیته مرکزی مقتضی نمی‌دید در چنین کابینه‌هایی شرکت کند،
بلکه خط مشی ما در آن موقعیت، سرکوب کردن یک چنین دولت‌های
ارتجاعی و رسوا ساختن آنها بود. ولی چون این کابینه برخلاف دولت‌های

۱- رهبر، مورخ ۲۳ خرداد ۱۳۲۵، از اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران، نقل از همان، ص ۴۱۱

۲- بیانات پیشه‌وری در رادیو تبریز، نقل از روزنامه آذربایجان، شماره‌های ۲۴ و ۲۸ خرداد ۱۳۲۵، و آن
به نقل از منبع قبلی، ص ۴۱۸. تفسیر **بن‌الهللین**، نظر نویسندگان کتاب **گذشته چراغ راه...** می‌باشد.

۳- ماده ۷ از قطعنامه اولین کنگره حزب توده درباره سیاست داخلی، نقل از همان منبع، ص ۴۲۵

پیشین برای افکار عمومی اهمیت و ارزش قائل بود، درباره تیرگی سیاست خارجی و حل مسالمت‌آمیز مسئله آذربایجان همان طریقی را برگزید که نمایلات عمومی ملت ایران بدان توجه داشت و به همین سبب توفیق یافت در این راه قدم‌های بلندی بردارد... اکنون که محیط متشنج سیاست داخلی و خارجی ایران تا حدی به آرامش گراییده و فرصت اصلاحات داخلی فرا رسیده است، کمیته مرکزی حزب توده ایران مقتضی دید که به منظور جلوگیری از دسائس عناصری که هنوز هم بر ضد نهضت‌های دموکراتیک حرکات مذبحخانه‌ای می‌کنند و به قتل و غارت زحمتکشان می‌پردازند و همچنین به منظور طرح نقشه‌های عملی جهت بسط صنایع اوزیر پیشه و هنر اسکندری | تعمیم فرهنگ | دکتر کشاورز | و بهداشت | دکتر یزدی | و تأمین نان و کار و امنیت قضائی، در کابینه شرکت جوید و تا حد امکان در انجام دادن آمال و هدف‌های ملت عملاً مساعدت کند... ما از این رو در کابینه شرکت جستیم تا از راه همکاری با سایر عناصر ملی و آزادیخواه، در دستگاه حاکمه تصفیه‌های واقعی را عملی نماییم و دستگاه دولتی را به مردم نزدیکتر سازیم... رفقای حزبی! در یک چنین موقعیتی وظیفه همه شما این است که در راه حفظ انضباط و ایجاد محیط مناسبی جهت اصلاحات و خنثی کردن دسائس اخلا لگران مانند همیشه کوشش کنید و راه را برای رسیدن به قلّه عظمت و افتخار توده‌های ملت ایران فراهم سازید.^۱

روزنامه رهبر اعتقاد داشت که «دولت آقای قوام مقتدرترین کابینه پنج سال اخیر است»^۲ در واقع هیئت اجرائیه کتاب راه حزب توده ایران را برای توجیه و تفسیر و علل همکاری با قوام، و بزرگ کردن او در عالم سیاستمداری و سیاست‌شناسی نوشت.

۱- رهبر، مورخ ۱۳ مرداد ۱۳۲۵، اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران، نقل از همان، صص ۶-۴۲۵
 ۲- علی امیرخیزی «قدرتی بود ولی قدرت از کی بود» رهبر، مورخ ۱۰ آبان ۱۳۲۵، به نقل از همان،

۷۲- حضور قوام در جشن باشکوه

پس از تشکیل کابینه ائتلافی، احزاب موافقه در برگزاری جشن‌های باشکوه و شب‌نشینی‌های مجلل و پرخرج رودست یکدیگر بلند می‌شدند. در این برنامه‌های تشریفاتی که در نیمه مرداد و تمام شهریور ۱۳۲۵ غالب اوقات احزاب را تلف می‌کرد، هریک تلاش می‌کرد شب‌نشینی او مفصل‌تر باشد و بیشتر موردپسند جناب اشرف قرار گیرد. قوام سعی داشت خود را مافوق احزاب نشان دهد. به این جهت در میهمانی‌های مذکور شرکت نمی‌کرد و به جای خود مظفر فیروز یا احمد آرامش یا حسن ارسنجانی یا دیگران را می‌فرستاد. رهبران حزب توده که از این رویه قوام سرشکسته می‌شدند با توسل به مظفر فیروز و ارسنجانی از قوام «استدعا» کردند که جناب اشرف برای نشان دادن «حسن نیت» و روابط حسنه خود با حزب توده، دعوت این حزب را بپذیرد. قوام با منت زیاد عاقبت قبول کرد در میهمانی بسیار مجللی که حزب توده به افتخار جناب اشرف می‌دهد، شرکت کند. حزب توده از دو روز پیش خود را آماده پذیرایی از قوام کرد. هر دو حیاط کلوب به ویژه سالن بزرگ اجتماعات به طرز باشکوهی تزئین شد. شعارهای فراوان در مدح قوام و عکس تمام قد او به دیوارها آویخته گردید. در وسط سالن، میز بزرگی مملو از انواع اغذیه و اشربه قرار دادند و در صدر آن صندلی مخصوص و مجللی برای قوام گذاشتند و مدعوین دور تا دور میز ایستادند و منتظر موکب گرامی جناب اشرف شدند. مأمورین انتظامات حزبی با بازوبند مخصوص، تا شعاع معینی در بیرون کلوب صف کشیدند. کمی دورتر عده‌ای از اعضای حزب منتظر بودند تا با ورود قوام مرتب کف بزنند و ورود او را شادباش عرض کنند. قوام تا آن لحظه بیش از یکساعت تأخیر داشت. پس از تماس تلفنی، مظفر فیروز مژده داد که جناب اشرف با کمی دیگر تأخیر تشریف فرما می‌شوند. بالاخره در میان هلهله و دست زدن‌های حضار قوام وارد گردید. از طرف رهبران حزب خیرمقدم عرض شد و سپس قوام، پرناز و کرشمه از جلو، مظفر فیروز پشت قوام و بقیه پشت سر آنان وارد سالن کلوب شدند. ولی در آنجا قوام ساکت و آرام دور میز بزرگ چرخ می‌زد و از سالن بیرون رفت و حاضران

را غرق در حیرت و نگرانی باقی گذاشت.^۱

۷۳- حرکات مودیانۀ سرکوب و ائتلاف

در مدت ۷۵ روز عمر کم دوام کابینۀ ائتلافی، حزب دموکرات قوام به منظور ایجاد نفاق و متلاشی کردن سازمان‌های کارگری، آنچه می‌توانست انجام داد و حتی هنگامی که جشن مشروطیت در کلوب‌های حزب و کارگری تهران برپا بود، مأمورین انتظامی حزب دموکرات قوام به شورای متحده حمله کردند. نیروهای انتظامی دولت در اصفهان و شیراز و نقاط دیگر، سازمان‌های حزب توده را اشغال نمودند. در خوزستان، جنبش کارگری به شدت سرکوب شد و رهبران آن توقیف و تبعید گردیدند... کار به جایی رسید که دکتر کیانوری و فداکار در گزارشی از اصفهان نوشتند: «دو نفر را به جرم اینکه روزنامه رهبر و ایران ما می‌خواندند توقیف کردند»^۲

در تمام این مدت اعضا و کادرهای حزبی و مردم بی‌طرف، رهبران حزب توده را سرزنش می‌کردند که در ابراز اعتماد به قوام راه خطا می‌پیمایند، حتی عده‌ای به علت سماجت حزب توده در پشتیبانی از قوام، معتقد بودند که حزب توده نقشه طراحی شده امپریالیسم را اجرا می‌کند. ولی چون «رهبران حزب وجود قوام را برای دموکراسی و استقلال ایران مفتنم می‌شمردند»^۳ با وجود فشار افکار عمومی، آنها مردم و اعضای حزب را به سکوت دعوت می‌نمودند.^۴

با این همه زجر و آزاری که قوام مودیانۀ به سازمان‌های حزب توده وارد می‌آورد و کلاه گشادی که بر سر حزب گذاشت، مع الوصف حزب نمی‌خواست حقایق را درک کند و مدت‌ها پس از خاتمة ائتلاف، همچنان از سیاست‌های قوام تعریف و

۱- فرصت بزرگ از دست رفته، صص ۳۸۸ تا ۳۹۰

۲- ایوان ما، مورخ ۲۷ شهریور ۱۳۲۵، نقل از گذشته چراغ راه آینده است، ص ۴۲۷، تأکید در متن مرجع است.

۳- رهبر، مورخ ۲۹ مهر ۱۳۲۵، از مقاله «تحلیل روشن و بی‌شائبه‌ای از تحول روابط حزب توده ایران و آقای نخست‌وزیر» همان منبع، همان صفحه

۴- گذشته چراغ راه آینده است، ص ۴۲۷

دفاع می کرد:

روز پانزدهم ماه جاری [اردیبهشت ۱۳۲۷] در تمام سازمان‌ها و حوزه‌های حزب توده صحبت از مراجعت قوام به تهران بوده و در اطراف سیاست زمامداری مشارالیه بحث می‌کنند و روی هم‌رفته هماهنگی مخصوصی نسبت به زمامداری و پیشرفت سیاست قوام‌السلطنه بین سران حزب توده مشهود می‌شود. اغلب... سران حزب توده چنین وانمود می‌کردند که جریان سقوط آذربایجان و موفقیت مرتجعین فقط در اثر سیاست خارجی بوده و دولت شوروی موقتاً سقوط آذربایجان را برای پیشرفت سیاست خود در اروپا و غیره ضروری می‌دانست... از روز گذشته یک نوع هماهنگی با قوام‌السلطنه در حزب توده مشهود و به نفع او تبلیغاتی به عمل می‌آید.^۱

در اردیبهشت ۱۳۲۷ گزارش می‌شود:

طبق اطلاع حاصله قرار است بین حزب توده و قوام‌السلطنه ملاقاتی به عمل آید... این ملاقات به وسیله دکتر رادمنش انجام خواهد یافت. سران حزب توده نسبت به زمامداری قوام‌السلطنه فعالیت زیادی مبذول می‌دارند.^۲

و ایضاً در گزارش‌های همان روز می‌خوانیم:

طبق اطلاع حاصله شب هفدهم ماه جاری در جلسه‌ای که در کمیته مرکزی حزب توده به طور محرمانه تشکیل یافته بود مطابق دستور تلگرافی ایرج اسکندری، حزب توده با قوام‌السلطنه همکاری خواهد کرد و نیز یک کمیته علی‌حده به نام «اطلاعات و انتقام» تشکیل شده است که دکتر یزدی

۱- گزارش‌های محرمانه شهربانی، جلد دوم، (۲۸ - ۱۳۲۷ شمسی) گزارش روز ۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۷، ص

و دکتر رادمشر در آن کمیته عضویت دارند.^۱

باز در گزارش‌های روز ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۷ نوشته شده:

کمیته مرکزی پس از استماع گزارش دکتر رادمشر راجع به ملاقات قوام السلطنه در پاریس با ایرج اسکندری و فرجامی تصمیم گرفته کمیته مرکزی با تمام قدرتی که دارد با قوام السلطنه همکاری نماید و از طرف روزنامه مردم به روزنامه‌هایی که بر علیه قوام السلطنه حمله می‌شود، جواب داده شود تا زمینه زمامداری او را فراهم سازند.^۲

و در گزارش روز ۱۹ همان ماه از قول شخصی به نام معصومی اطلاع داده می‌شود سید ضیاء الدین طباطبائی از جهت تمایلی که به دست چپی‌ها پیدا نموده روز پنجشنبه ۱۶ ماه جاری با قوام ملاقات و مذاکره می‌کند که با یکدیگر ائتلاف نمایند.^۳ این ائتلاف در راستای جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری صورت گرفت و سید ضیاء و قوام و حزب توده متحداً جبهه‌ای علیه دربار تشکیل دادند. سید ضیاء دستور داشت شاه را از نزدیک شدن به امریکا و عواقب پشت کردن به انگلیسی‌ها بترساند. این یک برنامه انگلیسی بود که سید ضیاء با کمک مؤثر و شرکت گسترده حزب توده و طرفداران قوام و دیگران به موفقیت دست یافت. طیف وسیع ولی کم‌دوامی که این حرکت را تا پایان برنامه ادامه داد، شامل محافظه‌کارترین دست راستی‌ها تا رادیکال‌ترین جناح چپ ایران بود. بالاخره اینکه به کمک حزب توده:

قوام السلطنه برای همکاری و سازش با سید ضیاء الدین به فعالیت پرداخته و سید محمد باقر حجازی مدیر روزنامه وظیفه رابط طرفین شده... در حقیقت قوام السلطنه سازش با سید ضیاء را یک موفقیت بزرگی محسوب می‌دارد و چنانچه این منظور تأمین گردد، نظر قوام به سرعت پیشرفت خواهد کرد... اگر در موارد لازم... بین طرفین سازش حاصل شود، حمایت

۱- همان، ص ۱۴

۲- همان، ص ۱۵

۳- همان، ص ۲۲

انگلیسی‌ها از قوام محسوس‌تر خواهد گردید.^۱

۷۴- حزب توده هنوز در کنار قوام است

به این ترتیب یک‌بار دیگر حزب توده به اجرای مقاصد انگلیس کمک می‌کند: از طرف شورای متحده مرکزی و حزب توده به تمام کارخانجات تهران که محرمانه عضو حزب توده می‌باشند، دستور صادر شده است که جداً بر علیه سندیکای اسکی و خسرو هدایت فعالیت و وسائل تفرقه و اختلاف و غیره را فراهم ساخته و با ایادی و طرفداران آشتیانی زاده که از طرفداران جدی قوام السلطنه و مخالف خسرو هدایت هستند، همکاری نمایند. در صورتی که هفته قبل رسماً به کارگران وابسته به حزب توده دستور داده بودند که موقتاً عضویت سندیکای مرکزی را قبول نمایند... لیکن پس از مراجعت قوام السلطنه، دستور قبلی لغو و مخصوصاً دستور فعالیت صادر کرده‌اند... شب هیجدهم ماه جاری مسئولین حزب توده از جمله دکتر جودت، دکتر رادمنش، احمد قاسمی و بقراطی در خصوص همکاری حزب توده با قوام السلطنه مذاکره و اظهار می‌نمودند: حزب توده باید این مرتبه از وجود قوام حداکثر استفاده را نموده و... از مشارالیه قول صریح بگیرند که وسائل تقویت حزب توده را طبق شور و صلاح کمیته مرکزی فراهم و در این باره قول قطعی بدهد تا حزب توده با اطمینان کافی از قوام السلطنه پشتیبانی [نماید] و اعتماد به اجرای قول او داشته باشد. احمد قاسمی می‌گفت همان طوری که قوام السلطنه شورای متحده مرکزی را متلاشی ساخت باید آن را مجدداً تقویت نماید... دکتر رادمنش می‌گفت من همه اینها را ضمن ملاقات با قوام مطرح نموده و قول قطعی خواهم گرفت.^۲

۱- همان، ص ۲۳

۲- همان، صص ۲۴ و ۲۵

جانبداری حزب توده از قوام (علی‌رغم ضربت‌های ویران‌کننده او) به خاطر توصیه و دستور شوروی بود که برای کسب امتیاز نفت، علی‌العجاله تمام مهره‌هایش را روی قوام چیده بود.

هیچنین ضمن گزارش‌های روز ۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۷ می‌خوانیم که:

در کافه نادری بین مسئولین حزب توده راجع به فعالیت و نقشه‌های جدید قوام‌السلطنه مذاکره بود و احمد قاسمی ضمن صحبت از قول پتروسیان کارمند سفارت شوروی اظهار نمود: این مرتبه قوام‌السلطنه به دولت شوروی وعده‌های خوبی داده و متعهد شده است... بالمّره نفوذ امریکا را قطع نماید... نسبت به سازمان‌های مترقی و دست‌چپ اهمیت قائل شده... و به آنها در امور شهرداری و قضائی و فرهنگی و غیره آزادی عمل دهند. قوام‌السلطنه در مسافرت اخیر خود قراردادهای لازم را با مقامات شوروی منعقد ساخته و قسمت عمده آنها را به موقعی که زمامدار شود محول و قرار است از هم‌اکنون... به فعالیت بپردازد. روی هم‌رفته سران حزب توده اطمینان دارند که این مرتبه دولت شوروی از طرف قوام اغفال نخواهد شد... قاسمی از قول پتروسیان مذکور تعریف می‌کرد که: در بعضی موارد تعهدی که قوام‌السلطنه با دولت شوروی نموده، انگلیسی‌ها موافقت دارند. از جمله در مورد بیرون کردن امریکائی‌ها و قطع نفوذ آنها انگلستان کاملاً موافقت نموده و در این جریان به قوام‌السلطنه همه قسم همراهی خواهند کرد.^۱

به هر حال، حزب توده نه در مقابل قوام، که هنوز در کنار او به مبارزات سیاسی مشغول است. این دو قطب سیاست در آن روزها، دوستان و دشمنان مشترکی داشتند و تکذیب کیانوری به هیچ روی واقعیت را عوض نمی‌کند:

طرفداران قوام و مسئولین حزب توده اظهار می‌دارند: دکتر متین دفتری

نماینده مجلس به حضور اعلیحضرت همایون شاهنشاهی شرفیاب شده و دستورات لازم را برای مبارزه و مخالفت با قوام السلطنه اخذ کرده و قرار است با همکاری ستاد ارتش بر علیه مشارالیه در مجلس و خارج از مجلس فعالیت نمایند. دربار شاهنشاهی از بانده سیدضیاءالدین مایوس گشته و اکنون دکتر متین دفتری را برای این کار انتخاب نموده‌اند.^۱

۷۵- نقش برادران لنکرانی

این هنوز پایان کار نیست. عوامل مستعد دیگری هم هستند که باید برای تأمین مطامح بیگانگان بسیج شوند:

بطوری که به تازگی اطلاع حاصل شده، ساعت ۱۸ روز پنجشنبه گذشته حسام لنکرانی برای ملاقات قوام السلطنه به منزل مشارالیه رفته و ساعت ۱۹/۳۰ خارج شده است.^۲

بطوری که عزت‌پور مدیر روزنامه آزادگان اظهار می‌داشت: قوام السلطنه مجدداً با لنکرانی‌ها آشتی کرده و برادران لنکرانی به ملاقات مشارالیه رفته، مدتی با همدیگر مذاکره کرده‌اند. خود عزت‌پور وسیله این آشتی و سازش بوده و قوام السلطنه مخصوصاً عزت‌پور را مأمور و رابط بین خود و برادران [لنکرانی] قرار داده بود. مشارالیه قبلاً پیغام قوام السلطنه را به لنکرانی‌ها رسانیده و پس از ۵ مرتبه پیغام، وسائل ملاقات را فراهم ساخته بالاخره سازش و صمیمیت قطعی ایجاد گشته و اکنون لنکرانی‌ها از حامیان جدی قوام السلطنه محسوب شده‌اند.^۳

می‌دانیم که برادران لنکرانی (شیخ حسین، مصطفی، مرتضی، احمد و حسام) مدت‌ها در صحنه سیاسی مملکت فعال بودند و برای موفقیت خود با هر کسی و هر

۱- همان، صص ۲۵ و ۲۶

۲- همان، ص ۴۴

۳- همان، ص ۴۶

گروهی از در سازش درمی آمدند؛ ولی به فعالیت در حزب توده بیش از سایر جاها معروفیت دارند. مخصوصاً از این نظر حسام لنکرانی شهرت و فعالیت و صداقت بیشتری داشت که عاقبت مزد تلاش‌هایش را با پتک دادند. در این سازش‌ها و زد و بندها آنچه به حساب نمی آمد منافع ملت مظلوم ایران بود.

گروهی از روشنفکران مارکسیست بعد از کودتای ۲۸ مرداد به تدریج از حزب توده جدا شدند. این گروه در دهه ۵۰ مجموعه گرانبهایی از اسناد و مدارک جنبش چپ را از آغاز تا آن روز در چندین مجلد فراهم آوردند. آنان درباره رهبری حزب توده عقیده داشتند:

برای خروج از بحران حاضر باید به جای شعار «تعویض رهبران»، «تعویض حزب» و به جای شعار «انتقاد از رهبران» راه «طرده کامل دستگاه رهبری» یعنی نفی سازمان و ایده‌تولوژی خرده بورژوازی حزب توده را در پیش گرفت.^۱

البته آنها فقط نسبت به رهبری حزب توده، شخصیت و عملکردشان ایرادهای اصولی داشتند و افشایشان می کردند، ولی اکثراً نسبت به ایده‌تولوژی مارکسیسم، لنینیسم و مائوئیسم و تئوری آنها متعصبانه ابراز وفاداری می نمودند و معیار اندازه‌گیری همه پدیده‌های جهانی برای آنها بیشتر نصوص غیرقابل تردید همین مکاتب بود. این مقدمه نسبتاً طولانی برای آن است که ما بعداً در این یادداشت‌ها از آثار آنها به کرات استفاده خواهیم کرد. لذا استدلال‌های ضد توده‌ای آنها به عنوان یاران سابق و همفکر رهبران حزب توده، تأثیر بیشتری خواهد داشت. باری، این گروه از جداشدگان از حزب توده، درباره برادران لنکرانی و روش رهبری در قبال جوانان معصوم حزب اعتقاد دارند:

«چگونه افراد را به مسلخ کشاندند: کمیته مرکزی به جای عقب‌نشینی آگاهانه انقلابی، همچنان به افراد دستور تظاهرات و اعلام شعارهای صرفاً لفظی و غیرعملی یعنی در واقع شعار خودکشی می داد، آن هم کدام افراد؟ افراد معصوم و باشرافی که در

۱- اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد پنجم، انتشارات علم، تهران

راه تبلیغات انتخاباتی، جاسوسان هرزه و بدنامی چون لنکرانی‌ها و فتودال‌های ستمگری چون فیروزها خود را به اندازه کافی به حسب اسم و قیافه و رنگ و مشخصات دیگر به پلیس شناسانیده بودند. افرادی که به نام منفرد نمودن بورژوازی سازشکار!! از توده‌ها و فحاشی به ملیون... یعنی داس‌های نفاق و تحریک توده‌های ضد استعمار علیه یکدیگر خود را به خوبی در معرض مطالعه پلیس آفتابی نموده بودند.^۱

بعضی از افراد این گروه از مارکسیست‌ها - که بارزترین نمونه آن مصطفی شاعیان است - یکسره به شوروی بی‌اعتقاد، بلکه ضد شوروی شده بودند. به همین دلیل ابتدا از طرف آنان، به نام «مارکسیست‌های امریکائی» توصیف شدند. کمی بعد این عنوان، خوراک گروه بیژن جزنی و سایر چریک‌های فدائی خلق موسوم به اکثریت و بعد حزب توده شد و با این اسم بی‌مسمی توانستند از مخالفین خود انتقامجویی کنند. چراکه اینها به مارکسیسم - لنینسم، یعنی مارکسیسم روسی اعتقادی نداشتند. از نظر کونیست‌های روسی اگر سوسیالیستی به شوروی بی‌اعتقاد باشد، حتماً و قطعاً و مسلماً مارکسیست امریکائی است!!

۷۶- افسانه بافی، مجیزگویی، جناب اشرف

کیانوری در صفحه ۱۳۷ می‌نویسد «به این ترتیب قوام خودش این سه نفر را انتخاب کرد و یزدی و اسکندری و کشاورز وزیر شدند، بدون تصمیم قبلی هیئت اجرائیه در کابینه شرکت کردند و بعد اکثریت رهبری موافقت کردند» عجیب است که هیئت اجرائیه و آن اکثریت رهبری، سه وزیر متمرّد را به راحتی تحمل کردند، نه به اخراج آنان تن دادند، نه به توبیخ آنها و نه حتی به یک بازخواست شفاهی از آنان! این افسانه‌ای است که کیانوری تصور می‌کند چون مردم پس از گذشت نیم قرن همه چیز را فراموش کرده‌اند، سرهم می‌کند. واقعیت این است که به دستور شوروی قرار شد حزب توده در کابینه قوام شرکت کند و حزب مجبور بود دستور را اطاعت نماید. بقیه ریزه

۱- منبع پیشین، صص ۱۹۵ و ۱۹۶، تأکید از ماست

کار بها از قبیل اینکه سه وزیر باشد یا چهار وزیر کدام وزارتخانه باشد و غیره همه ناشی از زیرکی و بازی دادن قوام بود که تحت حسن نیت او به حزب توده تحمیل گردید. کیانوری دو نفری را بین فراکسیون توده مخالف قوام جای می‌دهد که در شوروی پرستی آنها تردیدی نیست. کامبخش و آراداشس حسب همین واقعیت نمی‌توانستند مخالف قوام باشند. یکی دیگر از کسانی که کیانوری روی مخالفت او با قوام تکیه می‌کند، احمد قاسمی است. در اسنادی که طبق گزارش‌های محرمانه شهربانی نقل کردیم، درباره قوام و حزب توده، چند بار اسم قاسمی به میان آمد. در اصالت این اسناد کیانوری می‌تواند شک کند. ولی در صحت مطالب روزنامه رهبر، ارگان رسمی حزب که مهمترین سندیت را برای همه رهبران حزب توده دارد، مشکل بتواند کوچکترین تردیدی روابدارد. رهبر، سخنرانی قاسمی را چنین ثبت کرده است:

به نظر ما آقای قوام السلطنه با کلیه زمامداران پس از شهریور فرق اساسی دارد. چون او نخواسته است سیاست استعماری را تقویت کنند. بلکه با این سیاست شوم مبارزه نموده است. اینهاست آنچه قوام السلطنه را از اکثر رجال ایران ممتاز می‌کند. اینجاست آنچه آزادیخواهان را به سوی قوام السلطنه توجه می‌دهد.^۱

تجلیل از این بهتر می‌شود؟ مگر آنکه کیانوری این سند حزبی را هم انکار و تکذیب کند و یا دست به توجیهی دیگر بزند. در فصل «سیاست قوام السلطنه» تکرار کردیم که کیانوری در برابر این پرسش که حزب توده مواضع قوام را تأیید می‌کرد و نشریات حزبی از او دفاع می‌کردند، گفته بود «خیر! چنین نیست» اینک که از روزنامه رهبر صحبت شد، برای تمام کردن حجت در نادرستی ادعای کیانوری، فقط چند قسمت کوتاه از همین روزنامه را بازگو می‌کنیم. رهبر درباره قوام نوشت:

دولت کنونی را همان امواج غضب ملت بر علیه هیئت حاکمه روی کار آورده است. این دولت اسلحه ملت، آخرین اسلحه مسالمت‌آمیز ملت بر

۱- رهبر، ۱۰ شهریور ۱۳۲۵ نقل از کارنامه مصدق، پارسایمگانی (نام مستعار) انتشارات رواق، جلد اول،

علیه هئیت حاکمه است.^۱ ...

بدبختی کشور ما در این بود که میان ملت و دولت فاصله عظیم وجود داشت. آمدن آقای قوام السلطنه به حزب توده ایران در عین حال گامی است که در راه وحدت دولت و ملت برداشته می شود. نضج دموکراسی در کشور ما جگر امپریالیسم را کباب می کند. آقای نخست وزیر امروز در محلّ مقدم چنین صف مبارزی قرار دارد.^۲

و در همین شماره اخیر رهبر از سخنرانی ایرج اسکندر نقل می کند:

جناب اشرف قوام السلطنه رهبر کل حزب دموکرات ایران هستند و از این مهمتر، نخست وزیر و مافوق احزاب می باتسند.

مثل اینکه قوام السلطنه برای جذب حزب توده مهره مار داشت و رشته‌ای برگردن آن افکنده بود که تا هر کجا می خواست، می کشید. حزب توده هم برای این گونه رجال، حاضر به همه گونه فداکاری و گذشت بود. پس از آشکار شدن حیل‌های قوام و دسته بندی‌های او علیه حزب توده و شورش ایلات جنوب کشور، رهبران حزب در سر مقاله روزنامه ارگان رهبری نوشتند:

ما خشم خود را در مورد حوادث جنوب فرو می خوریم و بار دیگر با سیمای محبت و برادری دست دراز می کنیم. اجازه بدهید که ما نسبت به نتیجه این اقدام خود از صمیم قلب ابراز اعتماد کنیم و بار دیگر مدّلل شود که جناب آقای نخست وزیر همان شخصی هستند که آزادیخواهان ایران ایشان را در خور نخست وزیری ایران تشخیص داده‌اند.^۳

ولی همین رهبران در دوران نهضت ملی و دولت دکتر مصدق - علی رغم تمام ادعاهای حاضر به گذشت و همقدمی نشدند و مثل عقرب نیش می زدند.

۱- رهبر، ۲۲ اسفند ۱۳۲۴، نقل از منبع قبلی، ص ۱۱۱

۲- رهبر، ۷ شهریور ۱۳۲۵، همان منبع، همان صفحه

۳- رهبر، مورخ ۲۶ شهریور ۱۳۲۵، مقاله، نقل از اسناد جنبش کارگری، جلد سوم، صص ۲۶۵ و ۲۸۶

فصل هفتم

مخالفان، فریبان و ناپایان

۷۷- داستان نصرت الدوله فیروز

کیانوری از مظفر فیروز و سایر فیروزها به دفاع جانانه‌ای پرداخته، می‌گوید فکر نکنید «که بخواهم از خانواده همسرم مریم دفاع کنم» فکر نمی‌کنیم، مطمئن هستیم که در دفاع از خانواده فیروز تعصب دارد، او در این مدافعه تا آنجا پیش می‌رود که نصرت الدوله را با مجاهد و مبارز بنام، سید حسن مدرس مقایسه می‌کند و آنها را از لحاظ ارزش مبارزاتی، عمل و نتایج آن همسنگ می‌داند، چرا که دوره رضا شاه به سرنوشت مشابهی گرفتار شدند: «نصرت الدوله در مجلس چهارم هم‌رزم مدرس بود و مانند او بازداشت و به زندان فرستاده شد و هم‌زمان با او و به همان شکل به دست مأمورین پلیس مختاری خفه شد»^۱

دستگیری، زندان و کشته شدن بسیاری از کسانی که در حکومت رضا شاه و به دست پلیس مختاری یا آیرم و درگاهی گرفتار شدند، شبیه یکدیگر بود، ولی آیا عاقبت مشابه، دلیل بر ارزش مشابه آنها در جامعه می‌باشد؟ مختاری و سایر رؤسای پلیس،

افراد متفاوتی را به دم تیغ سپردند که از جهت شخصیت و حیثیت انسانی نقطه مقابل یکدیگر بودند. به عنوان مثال آبا محمد ولی خان اسدی یا سردار اسعد بختیاری، هیچ وجه تشابهی با اصغر قاتل داشتند؟ مرحوم مدرس غیر از یک دوره کوتاه که از طرف رضاخان سردار سپه اغفال و اسیر نیرنگ او شد، در بقیه دوره های وکالت چون کوه در برابر رضاخان و رضاشاه ایستاد. مدرس پیش بینی می کرد که پرده های اول نمایش رضاشاه، نشان از یک حکومت مستبدانه مطلقه دارد. بنابر این به هر کس که فکر می کرد می تواند در مقابله با رضاخان کوچکترین موفقیتی داشته باشد متوسل شد. او در این راه به احمدشاه، شیخ خزعل، میرزا کوچک خان، قوام السلطنه و حتی نصرت الدوله و دیگران روی آورد. وقتی رضاخان به حالت قهر از تهران خارج شد و به بومهن رفت، مجلس تصمیم گرفت یک هیئت ۱۲ نفری را برای استمالت او به آنجا بفرستد. با اینکه در آن اوان، اوج مخالفت مدرس با سردار سپه می گذشت، به خاطر اینکه رضاخان از آنچه هست بزرگتر و قلدرتر نشود، استثنائاً با اعزام این هیئت مخالفت نکرد. زمانی که سردار سپه برای احراز مقام فرماندهی کل قوایی قرار می کرد و به همین دلیل موقتاً مدرس را تحت تأثیر خود قرار داد و او را به وعده های مساعد آینده دلخوش ساخته بود، با وجود این مدرس در مورد شریک قدرت آتی خود گفته بود: وقتی سگی پارس می کند، باید با یک تکه استخوان ساکتش کرد. به این ترتیب او در فصل آشتی کنان، رضاخان را به سگ تشبیه کرده بود. عناصر شجاعت و شهامت، مبارزه، شوخ طبعی و طنزگویی به موقع، اطلاعات فقهی و سیاسی و ادبی، افشای چهره حریف در زمانی مناسب و سایر خصوصیات ظریف و مثبت سیاستمداری، از او سیمای درخشانی در میان روحانیت ایران ساخته بود. هر چند مثل همه انسان ها بدون نقطه ضعف هم نبود. با این اوصاف، اگر مدرس کشته هم نمی شد، باز ارزش خود را داشت و در عرض نصرت الدوله قرار نمی گرفت.

اما نصرت الدوله که و چه بود؟ یک فرصت طلب طماع، بند و بست چپی سیاسی، مطیع عوامل زور و قدرتمدار. او عامل اصلی و «دلال» قرار داد ۱۹۱۹ بود، مشوق عمده انگلیسی ها برای پیگیری در عقد قرارداد بود. بیش از همه می خواست احمد شاه

را تحت تأثیر قرار دهد تا شاه به نوعی قرارداد را تأیید کند و «وشوق الدوله شاهزاده نصرت الدوله رابه سمت وزیر امور خارجه همراه شاه کرده بود که لدی الاقتضا برای کار چاق کنی قرارداد حاضر باشد»^۱ ولی با اینکه نصرت الدوله برای فشار به شاه از ناصرالملک نایب السلطنه سابق هم کمک گرفت، باز موفقیتی به دست نیاورد. نصرت الدوله کسی بود که از زمان ظهور سردار سپه تا اواسط دوران سلطنت او به تیمورتاش - با همه هوش و زرنگی هایش - درس می داد و رندی چون تیمورتاش را به بازی گرفت. به قول ابراهیم خواجه نوری اگر تیمورتاش در سرکوب شدید آزادی ها (و تسطیح راه استبداد رضاشاه) موفقیت زیادی کسب کرد، بر اثر «نصایح سیمرغ» یعنی نصرت الدوله بود.^۲ یحیی دولت آبادی می نویسد تیمورتاش «رفیق ناقلائی» دارد که دقیقه ای از او دست بر نمی دارد.^۳ بدین معنا که نصرت الدوله شب و روز به افسون تیمورتاش مشغول است تا این نفر دوم در سلسله مراتب قدرت مملکت را به اجرای خواسته های خود - که جز منفعت شخصی نبود - راضی گرداند و تا هنگام حیات، موفق هم بود.

از همه سیئات نصرت الدوله بدتر این بود که طبق پاره ای اظهار نظرهای تحقیقی (به ویژه روانکاوی سودمند ابراهیم خواجه نوری در مورد برخی رجال ایران) نصرت الدوله برای مردم ایران به اندازه یک پول سیاه ارزش قائل نبود و از آنان با کلمات تحقیرآمیز و وهن آوری یاد می کرد. نصرت الدوله درباره ایرانیان عقیده داشت «فداکاری برای این گاو و گوساله ها به چه درد می خورد، این ملت فقط لیاقت زور را دارد و بس»^۴ به موجب بررسی های خواجه نوری، نصرت الدوله این سم مهلک را در بین بعضی جوانان از خود راضی پراکنده می کرد که «ایرانی پست است، ایران در هیچ

۱- عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۴۳، جلد سوم، ص ۱۲۲

۲- بازیگران عصر طلایی، مجلد داور، تیمورتاش و... انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷، ص ۵۴

۳- حیات یحیی، جلد چهارم، کتابفروش ابن سینا، تهران ۱۳۳۱، ص ۳۹۱

۴- بازیگران عصر طلایی، مجلد داور، تیمورتاش، آیرم، امیر طهماسبی، دشتی، انتشارات جاویدان ۱۳۵۷،

دوره‌ای قابل توجه نبوده، ایرانی لایق هیچ چیز نیست، باید سرش را کوبید، باید سوارش شد و رکاب کشید»^۱

۷۸- تدارک برای دستیابی به قدرت

نصرت الدوله مدت‌ها در انگلستان ماند و با مقامات وزارت خارجه آن کشور به ویژه لردکرزن سازش‌های لازم را نمود و با قبول شرایط آنان کاملاً به توافق رسید. یک وقت متوجه شد که گلوله کودتا رها شده و عنقریب به هدف اصابت خواهد کرد. لذا با سرعت هر چه تمامتر وسیله رولز رویس خیره‌کننده‌اش به راه افتاد. بین همدان و قزوین در گردنه آوج، برف سنگینی راه را بر اتومبیل او مسدود کرد. حتی مقداری با پای پیاده هم حرکت کرد. بالاخره به برکت پول‌های نصرت الدوله و همت عده زیادی کارگر راه باز شده و او در معیت ذکاءالملک فروغی حدود دو هفته قبل از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ وارد تهران گردید. او از طرف مقامات انگلیسی مقیم لندن نامزد ایفای نقش اول در کودتا بود، لذا لدی‌الورود با نرمان وزیرمختار انگلیس در تهران به گفتگو پرداخت. اما انگلیسی‌های ساکن پایتخت او را واجد شرایط لازم نیافتند و گویا لردکرزن هم وی را از سر خود باز کرده بود. باری انگلیسی‌ها درست در هفته قبل از کودتا سیدضیا را مرجح بر نصرت‌الدوله دانسته بودند و در نتیجه او را به شدت از خودشان رنجاندند. مدت‌ها زحمت کشیده بود تا نظر مساعد وزارت خارجه انگلیس را جلب کند. با اینکه خود یک فخر بود در ضدیت با احمدشاه و انقراض سلسله قاجاریه، بسیار کوشیده بود. قبلاً شاید بهترین فرد برای جانشین آخرین شاه قاجار شناخته می‌شد. بعلاوه، مفتخر به دریافت نشان «شوالیه صاحب صلیب بزرگ»، و جرج مقدس» شده بود،^۲ استخواندار و سیاست‌مدار بود و خود را به مراتب لایق‌تر از سیدضیا می‌دانست. حتی سابقه وزارت داشت. با این همه، به احتمال زیاد انگلیسی‌ها در این کودتا باید به دو عامل نظامی و سیاسی متکی می‌بودند که لابد نصرت‌الدوله از نظر آنها فاقد هر دو جنبه شناخته شده بود و بنابراین مانع او در

۱- منبع پیشین، ص ۴۷

۲- حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایوان، امیرکبیر، جلد اول، ص ۱۶۳

انجام کودتا شدند (این بحث‌ها منشاء نظری دارد و مورخین در این باره مدرک قاطعی ارائه نکرده‌اند) در هر حال، به محض تحقق کودتا، نصرت الدوله به اتفاق پدرش عبدالحسین میرزا فرمانفرما و برادر خود سالار لشکر دستگیر و زندانی شد و اتومبیل گران قیمت او هم مصادره گردید.

فرمانفرما قبل و بعد از خلاصی از زندان به تلاشی جدی و پیگیر دست زده بود تا پسرش نصرت الدوله را به عنوان مرد قدرتمند ایران، جانشین احمدشاه بشناساند و در این مقصود، مستظهر به کمک و همت سفارت انگلیس به ویژه شخص نرمان بود، اما سفارت روی خوش نشان نمی‌داد. گویی دوران همه مردان قاجار به سر آمده است. در این میان ستاره اقبال قزاقی کهنه کار و متهور و باهوش به نام رضاخان درخشیدن گرفت. فرمانفرما که اقتدارات احمدشاه و سلسله قاجار را رو به افول می‌دید، این بار خود را به رضاخان نزدیک کرد و برای این مقصود از تمام سیاست‌پیشگی و زیرکی خود سود جست. او به قدری در ارائه خدمتگزاری خود نسبت به رضاخان پیش رفت که نقش سرکارگر تعمیرات خانه او را عهده‌دار شد. رحیم‌زاده صفوی می‌نویسد فرمانفرما در موقع بنایی خانه وزیر جنگ، ساعت‌ها و روزهای متوالی روی یک تکه سنگ یا آجر می‌نشست و بر حسن اجرای کار نظارت می‌کرد و کارگران ساختمانی را راهنمایی یا نسبت به تنبلی آنان اعتراض می‌نمود.^۱

فرمانفرما سپس در جریان بازی جمهوریت به میدان آمد و به شدت فعالیت می‌کرد تا رضاخان رئیس‌جمهور شود «چله جمهوریت منعقد است. فرمانفرما از تلفن گفته بود اگر سخن جز روی جمهوریت است من نخواهم آمد»^۲ و طوری در خدمت این جمهوری کوشاست که رو در روی مدرس مدافع پسرش قرار می‌گیرد.

۷۹- سرنوشت معماران حکومت مطلقه

نصرت الدوله که از همه جا مأیوس می‌گردد، با مجیزگویی و تملق خود را به

۱- یادداشت‌های رحیم‌زاده صفوی، اطلاعات هفتگی، مورخ ۲۶ آبان ۱۳۲۹

۲- مهدیقلی (مخبرالسلطنه) هدایت، خاطرات و خطرات، ص ۳۶۵

روحانی پر و جاهت سیدحسن مدرس می چسباند. او از دوران زندان کودتا مدرس را با پشت هم اندازی جلب کرده بود. بعد از آزادی، اجباراً از اشرافیت خود دست می کشد و در اطاق محقر آقا در جنوب شهر به خدمت می رسد و مؤدبانه می نشیند که آقا چه فرمایشی دارند... نتیجه اینکه حمایت مدرس به او نیرو می بخشد. اگر نصرت الدوله در جلسه ۱۰ مرداد ۱۳۰۱ و ثوق الدوله را از تمام گناهان در موارد: عقد قرارداد ۱۹۱۹، زندانی کردن آزادیخواهان، تأسیس پلیس جنوب و این جمله بسیار اهانت آمیز که آذربایجان شقاقلوس ایران است و... مبرا دانست، به اتکای مدرس بود و اگر در این دفاعیه کف بر لب آورد و صدای خود را بلند کرد، باز به پشتگرمی و اعتبار مدرس بود. اما مدرس هم آن روز در مجلس، ضمن برشمردن مفاسد و معایب او و با ذکر خیانتش در قرارداد ۱۹۱۹ از اعتبارنامه نصرت الدوله دفاع کرد. بعد مدرس با تمام قدرت خود پشت قوام السلطنه و نصرت الدوله ایستاد و مردی خوشنام و مورد احترام مثل مستوفی الممالک نخست وزیر را استیضاح کرد که ساقط شود تا قوام السلطنه بدنام جای مستوفی را بگیرد.^۱ حمایت استوار مدرس از قوام و نصرت الدوله فقط به خاطر این صورت گرفت که گمان می برد اینها حریف رضاخان هستند و می توانند در مقابل زورگویی های او قد علم کنند.

آیا این طرفداری تاکتیکی و مقطعی که به منظور یک هدف برتر صورت پذیرفت دلیل این می شود که مدرس و نصرت الدوله را دارای ارزش مبارزاتی برابر بدانیم؟ مدرس هنگام دفاع از اعتبارنامه نصرت الدوله گفته بود: قرارداد ۱۹۱۹ قرارداد فاسدی بود و ملت آن را ملغی الاثر کرد. نصرت الدوله امروز، نصرت الدوله آن روز نیست، نصرت الدوله روز انتخابات هم نیست، توبه کرده است. به عبارت دیگر نصرت الدوله خیانت کرده است، ولی بهتر است او را ببخشیم، چون در جای دیگری شاید به درد بخورد.

باری، نصرت الدوله از دو زانو نشستن پای منقل گلین به امید آنکه آقا خودش

۱- ابراهیم خواجه نوری، بازیگران عصر طلایی، سیدحسن مدرس، انتشارات جاویدان، چاپ جدید ۱۳۷۸،

مرحمت فرموده یک چای برای او بریزد، خیری ندید، سهل است که خود آقا هم هدف بورش پلیس رضاخان بود.^۱ بنابراین نصرت‌الدوله مانند پدرش فرمانفرما به اجرای نقش دست چندم اکتفا کرد و برای آنکه از قافله عقب نماند، همپای تیمورتاش و داور به استحکام شالوده نظم جدید پرداخت و حقیقتاً یکی از سه پایه مثلی شد که خدمات شایسته‌ای نسبت به برقراری حکومت مطلقه ایران نمودند. نصرت‌الدوله مدت چهار سال در کابینه‌های سردار سپه و مستوفی‌الممالک و مخبرالسلطنه وزیر بود. اما رضاشاه رند و تودار، زرنگتر و بی‌رحم‌تر از این حرف‌ها بود، لذا سرهای این مثلث را یکی یکی خورد. اولین شک رضاشاه نسبت به نصرت‌الدوله احتمالاً در زمان وقایع خونین سمیرم در سال ۱۳۰۸ شروع شد. او در توطئه برانداختن حکومت با همکاری مستر چیک انگلیسی کنسول شیراز و صارم‌الدوله استاندار فارس و بعضی سران قشقایی مورد سوءظن قرار گرفته بود. ولی در همان سال به اتهام یک سوءاستفاده مالی جعلی در پست وزارت مالیه، دستگیر و زندانی و محاکمه و محکوم شد. لیکن با وساطت مستوفی‌الممالک (به درخواست فرمانفرما) در اوائل ۱۳۰۹ آزاد گردید. اینک او مورد بدگمانی بود و رضاشاه بعد از مرگ مستوفی این را فراموش نکرده بود و پی فرصت می‌گشت. نصرت‌الدوله پس از استخلاص از زندان، بیکار بود و اینجا و آنجا در محافل خصوصی، از رضاشاه بدگویی می‌کرد. همین حرف زدن‌ها بهانه لازم را به دست پلیس داد. به حکایت پرونده قتل او در دادگستری، مختاری گفته بود «اعلیحضرت پادشاه وقت دستور داده بود اعمال فیروز [نصرت‌الدوله] تحت مراقبت باشد. معلوم شد مشارالیه با کاردار سفارت فرانسه ملاقات کرده است»^۲ ظاهراً رضاشاه، مقالات تندیه که علیه او در روزنامه‌های فرانسه منتشر شده بود، از ناحیه نصرت‌الدوله می‌دانست.

به هر تقدیر نصرت‌الدوله در حالی که از لحاظ منش، شخصیت و کردار فاصله عمیقی با مدرس داشت در ۲۰ دیماه ۱۳۱۶ در تبعیدگاه خود سمنان به دستور رضاشاه کشته شد. نصرت‌الدوله به خاطر جاه‌طلبی زیاده از حد و سپس به نیت انتقام شخصی،

۱- منبع پیشین، ص ۸۶

۲- حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، نشر ناشر، ۱۳۶۲، جلد پنجم، ص ۹۷